

به نام خدای خوب و مهربان

بچه های عزیز ، سلام

امیدواریم حالتون خوب باشه و با شنیدن داستان گرگ و الاغ حالتون بهتر هم بشه .

داستان گرگ و الاغ

روزی الاغ هنگام علف خوردن ، کم کم از مزرعه دور شد . ناگهان گرگ گرسنه ای جلوی او پرید. الاغ خیلی ترسید ولی فکر کرد که باید حقه ای به گرگ بزند وگرنه گرگه اونو یک لقمه می کنه ، برای همین لنگان لنگان راه رفت و یکی از پاهای عقب خود را روی زمین کشید. الاغ ناله کتان گفت : ای گرگ در پای من تیغ رفته است ، از تو خواهش می کنم که قبل از خوردنم این تیغ را از پای من در بیاوری. گرگه با تعجب پرسید : برای چه باید اینکار را بکنم من که می خواهم تو را بخورم. الاغ گفت : چون این خار که در پای من است و مرا خیلی اذیت می کند اگر مرا بخوری در گلویت گیر می کند و تو را خفه می کند. گرگ پیش خودش فکر کرد که الاغ راست می گوید برای همین پای الاغ را گرفت و گفت : تیغ کجاست ؟ من که چیزی نمی بینم و سرش را جلو آورد تا خوب نگاه کنه. در همین لحظه الاغ از فرصت استفاده کرد و با پاهای عقبش لگد محکمی به صورت گرگ زد و تمام دندانهای گرگ شکست. الاغ با سرعت از آنجا فرار کرد . گرگ هم خیلی عصبانی بود از اینکه فریب الاغ را خورده است .